

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی نوایید از کلام شاه غلام علی صاحب خلیفه مرزا جان جانا صاحب
در طریقه نقششندیه مجددیه وصیت این مقامات و درجات که از طریق
علیه احمدیه سلوک بعد و نیز زمان معلوم نیست که چه در عالم موجود باشد
که بآن تواند رسید پس اینها را واپس ماندگان است که بعد توبه و انابت
در عایت و زهد و ورع و صبر و تقاضا و توکل و تسلیم و رضا و مقاماتی
که در صوفیه علیهم السلام است طریقه توشیح و ماکولات و ترک مالمومات
و عادات پیش گرفته اوقات به وظائف اعمال از نماز که در شب و روز
شخصت رکعت میخواند و تلاوت قرآن مجید و در صوم و استغفار و کلمات
طبیئات محمود داریم و بوقوف قلبی و ذکر اسم ذات باطنی و اثبات
جنانا و سنانا و نگهداشت دل از خواطر و کمال توجه به محضت حق سبحانه
بکمال افتقار و انکسار و بازگشت و سفر در وطن حاصل زندگانی بید
اریم و عمر و بخت را نگذاریم در دین چه چیز است یکسان ازین تن بکمال
استقامت بر اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یکپیکر با ایشان
بلک اکایه حضور پاک در سخن راستن داشتن صاحب شرع را انکار یا بر اعمال

فوارید از کلام
شاه غلام علی

طاهر بکدک باطن بر حضور باطن نماید و متابعت من یطیع صلی الله علیه
وسلم و دیده قلب من بده حضرت حق سبحانه بنیان باشد و الله تعالی این نیز طریقی
کرده و مجمع دوستان را توفیق عمل برین طریقہ کرامت فرماید و دوام توجیه
محضر حق سبحانه و توجیه محضر حبیب خدا صلی الله علیه و سلم بقدر وقت
فرماید الحمد لله رب العالمین امین امین رفقہ حضرت غلام علی شاه
سلم الله جعلهم للمتقین بعد سلام سنت الاسلام و دعا و کمال استقامت
و عافیت و سلامت معلوم بابر قائم کریم دوستدار سید محمد اله ناده
ترقیات و بر توجیه کرامت فرماید این تاثیر از جای دیگر است شکر
پیران کبار رحمتہ الله علیہم لازم شناسند و باین اجتماع غیره از بنین مباد
استدلالی باشد معاذ الله همیشه خائف نورسان باشند بکرم و رحمت و
برداشت نسبت باطن و وظایف اعمال اوقات معهود دارند و بپاس
و نامید از ماسوی و توقع از فضل حق سبحانه و خلوت را اثر و اشعار خود
و برای غرت و آبروی خود نمایند از افکار و اقرار بر و انکند اقرار
از نعمتهای الهی و افکار از شاکست اعمال است مستغفر باشند و
منقار و دل شکسته و رست اینکار است من این فتح خبر شکست
میر نمیشود و از اجازت نامل بسیار باید نمود و دوام حضور و جمعیت
درک و درود احوال بکثرت اعمال و تاثیر ضرورت آنچه از غیب

[illegible]

شیخ حاج میرزا سید ابوالحسن موسی الجونی میرزا سید عبدالرحمن محض میرزا سید
حسن مشائی میرزا میرزا المومنان امام حسن میرزا میرزا المومنان علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه و نسب از طرف وی از طرف مادر با امام حسین علی
مرتضی استغفر الله عنهما و میرزا محمد بن ابوطاهر میرزا ابوعطاء سید عبدالرحمن
صومعه میرزا میرزا محمد بن ابوطاهر میرزا ابوعطاء سید عبدالرحمن
میرزا ابوبکر سید علی میرزا علاء الدین سید محمد میرزا سید امام علی الغضنفری
میرزا امام جعفر صادق میرزا امام محمد باقر میرزا زین العابدین میرزا امام ابی
عبدالله الحسین میرزا علی میرزا ابیطالب کرم الله وجهه تاریخ وفات
و حضرت بعد نماز عتبات شریف استم با هم ربيع الثانی در شهر کربلا
بافتند و شصت و یک سحر و اعتراف را بیک گفت و بعضی تاریخ
یازدهم ذکر کرده و جمعه سیزدهم و قور مقدمیم ماه مذکور شده اند و آنگاه
اصح قول اینم ماه ربيع الاخر است شصت تاریخ ولادت و حیات و وفات
در یک سبت گفته است نیز کامل و عاشق تولد و عاشق و مرگ و مرگ و مرگ
و در عتبات حضرت در هندوستان یازدهم و بعضی مقدمیم میکنند
آنگاه در بغداد مقدمیم مقرر است و فضل اصحاب و مریدان و محبان و
مستبایان حضرت نیز بسیار است یکی از مشایخ حضرت سالت نباه

صلی الله علیه و آله را در خواب دید عرض کرد یا رسول الله دعا کن برای که بر
کتاب خداوند است تو بمنم فرمود چنین خواند بگوید و حال اینکه
شیخ تو شیخ عبدالعزیز است و ضامن شده انحضرت که مرید منی تو به
از اینجهان بخود میرفت و بر که در سایه حمایت من آید و اعتقاد من
دارد و از مریدان من است که کرامت عبت نداده باشد و خداوند جل سلطان
مسیحی نوشته که در وی ماهیائی تو صحاب و مریدان من را در قیامت
باشند شیت است با صحاب خوف من است قدم بگذارم و هر را با خود
برم و اگر مرید من در شرق و غرب بوده عفت او بر افتد و من در مغرب
باسم محمد اینم بهوستم او را در من و سنگیری میکنم هر که را از مریدان من
مرکب ملفود و از یاد آید تا روز قیامت ایضا طایق خواندن ضم
خواجهان چیت است فاتحه با شمیم غایت یا الله شرح با سجد

هشتاد بار اخلاص هزار بار یا قاضی الحاجات صد بار یا
کاف المہات صد بار اول و آخر صد بار درود بخواند و رای
کفایت مہات ۳ روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه بخواند
باذن اللہ تعالی مقصود حاصل شود ۱۲ محرم محرم محرم

بسم الرحمن الرحيم بعد حمد و صلوة و سلام مطالع نامید مکتوب مشرف
چهره وصول افروخت بمطالع ان و خیر و راحت اندوخت مرقوم
تلم مرت رقم بود که شغل او همی را بر سر و بسطه تمام است و اما انتقام
نکارش باید فرمود و این بهشتان را با لش استظار فرزند می انگور
ستما از بخارم بر می آید سر را بر باغ را بر یکدیکه رفت را باقی ناچار
تجذیر اختیار تحریر نموده و برده شبان حجه حقیقه را نقاب از رخ کنوده
حضرات ما علیه السلام و رحمة و الوضوء بیان این بهشتی کوشش کوشش مستان
مدحش صبا کوشش گفته اند و کرده در انکشاف این حقایق و تفصیل
این وقایع سکوت و زریده اند این حقایق عنایت نه منطوق بها

کاشی المولوی المعنوی به زبان قفلیت و در دل زار را
لب تخموش و دل بر آواز نا محب من و محرم راز من اوچه نوشته
می شود سریت مکتوم و رازیت مخموم اگر از روی علم گفتا خانه
هم عالم را یگان زنند کروی از نیز راه بر ویل و امان خود اید رسید
و اگر خوشه و لهای مشایخ ما را چون دانه های انگور هم خواهند افشرد
و نیز باوه ناب قطره خود اید چکید زیرا که مشایخ ما بر مردان را نیز
چنین به نیز نک ساری و چهره پر داری مشغول سباز نو و عارفان
چون رویان و لهار اصفاء و مقل مصقول سبکروانند من و عهد عهد

و من ذاق ذاق هرگاه صورت مسلم و وحدت و جمود بوجه احسن منطبق
و در سلسله شهود و دانش ساغر لب بر زار کیفیت ماده معنی توحید
کرد و باطن از مظهر تجلیات انوار ذکر خفی و حلی عملی شهود
طریق و زرش شغل نیست بانی مانی و پیش کرد که نظر بر شیء از شجر
و حجر که افتد چشم ندورده و بی غایب معنی لا موجود الا الله دارد و اگر احصا
خیال غیر و غمت بخاطر کند لغو غیر ایم غنی الله است بکی از شمار الله و اند
تا خیال غیر و غیرت از چشم بصیرت مرتفع گردد و معنی این مطلع
نقد حال او شود بخدا غیر خدا در دو جهان چیزی نیست بی نشان
ست کرد و نشان چیزی نیست بعد از صرف بانی مشغول گردد
باین طرز که در خانه تاریک ببرد و لوار بدوام صوم و قنوت نوم و زانو
نشسته محض تمام یک حب در از چشم خود نگاه دارد و چشم بزم
نزد یاد در حیره تاریک زیری دوار طیب آینه بزم کشیده خود
از هم یک سو کرده است خواننده نظور بر او بدوز و روح را که مشفق
از ریح است بحکم لایسوال لرح هو الله و بسیط و لطیف ذات اولیا
و تقدس که الطوف و روح الروح در فیه مستغرق درین بخونا
بیدار گشته و در مدتها از خود بخود شود و اجزای بدن در بطن این

یخ مضاعف شود و استغراق تمام و استهلاک تمام روی و بدو خزار
بسیط مرئی و محسوس نکرده و اما دامیکه معنی این نیست مستوی معنوی
تقدیر وقت او گردد و نور و کم شود و صفت اینست پس تو باش
اصلا کمال اینست و پس بعد اوست مثله بسیط شوارق و بوارق
انوار پدید آمدن گیرند بعد مرکبات ظهور نمایند بعد که از مرکبات
و انواع مختلفه هزار در هزار در نمود آیند اما باید که ملقفت نشوند تا باز
مرکبات در بسیط اضمحلال پذیرند و معنی و فی الفکم افلا تدبرون
و الله معکم انما کنتم و هو الاول والاخر والظاهر والباطن لانه شین ظاهر
کرد و صورت از بصورتی آمد برون باز شد کانا الله و اعلم
فانه دقیق و طریق مراقبه بسیط اینست که مدتی ضبط نفس نموده در
باطن فرو رود و در همان احاطه بطلت ذاتی مستغرق شود
که در ظاهر مشهود نشود و در باطن محسوس نشود و اصل کار که با حق می کشد
کرد و ظاهر و باطن یکی نماید بعد حصول ملکه اثری از بی حس نیست مومن
در خود نیاید خبر حقیقه صوفیه در علم مانند بلکه علم نماند هم مانند چون حواس
باطل و عاقل مشهود چنانچه از نوم محض در حالتی تامل آید بکایت در آن
کم گشتگی نور متجلی شود و در کمال بیان حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم
و من اکثر و ظهور عقول و نفوس در باید و افلاک و عناصر و
عوالم متنوعه و غیره چون مستهلک در نیز نور شود بالاتر از نیز مقام است

کن عبارت از اراده از لایقه الله است که بکلام نفسی تعلق دارد
و نواد او آن و خلی سیت و سوکنت کثره مخفیاً فاجبت ان اثر
مخلقت الخلق پس نفس همان احبت باشد که بمقتضای حب
ازلی علی سبیل الله یحب جمیع مراتبات و تراتبات بمقتضای ظهور جلوه گردید
پس دو حرف است بی هو و هو اعنی هو دو حرف است که سوار او شیر
مشیار الیه سوار در آن کنجائی نیست بلکه محض هوایی هویت است و
پس چون در آن هوایی هویت حکم احبت هوایی حب متحصن گردید
و آن احتیاس موجب کرب عظیم گردید که نفس بی اعانت الفاظه
سینا و در جوید و موجب ظهور مراتب و تنزل گردید و نفس رحمانی عبارت
از همان کرب احبت است که رایائی حب و میان نمی بود هم با کلیات
و ظهورات معطل و معوق می بود پس در آن جابج و اگر نمی بود چه طور
ظهور می نمود لیکن ما از تعبیر بیان آن عاجزیم و علامت شریکین
در خوف فرو نشوید و بی سو و در و حقیقت کسب نفسی دریا بند من
نفس نقد عرف از بی یار اینهم تنزل و مراتبات در تو بنویسید
کرد و چنانچه رایائی هم رایائی است تا بخو و کم شو کمال نیست و
ما محض محقق جمیع محققان و تنقیح جمله عارفان همان است که حق موجود
و خبر وجه او بظاهر و باطن و جوی موجود نیست پس در این غیر
ناویار و دورا باعتبار کلیات و ظهورات محالی و مظاهر متکثره

و متعدد است پس باید که حواس را مجتمع کرد و جمعیت خاطر خشم بسته
بی لحاظ ملاحظیات مقررہ نظر بر باطن خود بدوزد و مافوق الیہ و ماطیف
در اوست تصور باطن خلای عملی شود و نظر خود را در چون مدتی بریزد
بکبر و معاینه خواهد کرد و بقیقین خواهد پیوست که چون وجه عنصری
زوال پذیر و جان بیقالب بجای خود باشد الا آن علی ما علیہ کان
مثلا اگر طرفی را که بر از سر باشد اگر شکند سر او بکند هم چنان جان
بیقالب نه کم شود و نه پیش کرد و در حالت خود پائیده و با نیت
سج نقضانی مرا از مرکب است آنچه بودم باز بستم بلکی تا مدتی
درین وزر نشستم تن دل شد و دل جان شد و جان جانا شد
جانا متجلی ہوئی شد پس ما نمیم که هر یک پس بر آئیم و بر صورت و انما نمیم
س و دریا و موج و قطره امریت اعتباری چون اصل و انما ی انبجلی
نیت ما نمیم من کلام الملوکی معنوی س صورت از صورت خود مرون
بار شد کانا الیہ الذی اجعون پس قیاد بقا و بعث و حسن و شری و تهیت و دوزخ
طهور و بطون و تمکین و تلویح و متطور و شتوج حقیقت و جموعیت چنان
است مقرر شد با نکی که خبر هستی محض و بصیرت بر خیزد و معنی کل شیء بالکلی
و وجه و نماید از آن با کسبیم کن و به هر معنی اینا تو گوئی و وجه و وجه التمنی
که چنانچه حضرت حامد شاه را جو قدس سره میفرماید و وجه محض
مطلق را هم جابر زمان دیدم بهر معنی هر کوی منظر عیان دیدم

والسلام علي من اتبع الهدى

الحمد لله

علی عباد الیزید صلی علی سیدنا بر جاده استقامت و معرفت ممکن
دارد بالنی العربیه و اللاحی ایاگو میگوید من نظام الیزید خادم و درمندان
راه که طریق از کار سلسله عالیله قادریم که استدعا و استکشاف از آنها
حره بعد از حزی رفتن بعد یکی از انجمله که اثر از باب و این طریق سر و قریه
طریق در شسته و نام از اباران حضرت غوث الصمد ازین راه عبد القادر جیلانی
قدس سره و اوصل الینا فتوحه آورد بر کن داشتند اندکنه بر دوزانو بر داشتند
روبی بامتقایی کرد که دوزانو بسته میشنید و محاذی دم را مسدود نمایند باین
طریق که هر دو راجع بر سر دوزانو نهاده بر دو انگشت و سه راجع گوشها
بیکدیگر و بر دو انگشت شهادت بر هر دو چشم گیر و خضر و یضر بر دوت
را بر هر دو لب محکم دارد و بر دو انگشت میانه را بر هر دو پره بینی باین
طریق دارد که اول سه راجع راست محکم گیر و ناره نفس بسته سازد
و سه راجع چپ را و کن داشتند لا اله الا الله را بدست گرفته نفس را تا بالذی و مانع
رساند بعد از آن سه راجع طرف چپ را نیز محکم ساخته حدس نفس
نموده و ناتواند نکند دارد و در وقت کشدن انگشتی که بر پره چپ
است بر داشتند لا اله الا الله را سر و بد با سبکی و تدبیر بکار برد که دم
را بیکدیگر خالی از راجع خریشت و بعضی از سالکان این طریق
مشرقی گفته اند که کذب شن و نم ناکش و ان لا اله الا الله بدل

گفته باشد تا خواطر که در خالی نشستی آید و نماید از حسب بخت
شاه عبدالعزیز در حیلانی قدس الم سره چنان آورده اند که بنظر منته حقیقه
کوشش بکوشش بآواز سید عالم و سیدانام علیه الصلوة والسلام رسیده و بعد
از ممارسته و فراغت و دفعه کز غدا کور و زوکر شغل آواز که سید سلطان
آواز کار است شروع نماید و طریق او اینست که هر صبح که در آنجا آواز
کسی نرسد کوشش بکوشش را متوجه بر آن سازد که آوازی لطیف و
نماید و آن آواز زفته رفته بجای رسد که حسب شغل را از جمیع جهات و
گیر و دیکر گاه نباشد که با او نبیند و چنان استیلا نماید بر همه آواز عالم
غالب آید چه آواز نقاره و طبل و چه صدای بوق و دهل و دینار و کلام
قید خلوت مطروح کرد و مجامع و محافل مانع نشود گفته که اینم آواز اصل
دست و همان آواز تواند بود که چون که چون از رسید الم رسد خبر البشر
علیه الصلوة و تسکینات سوال از کیفیت و حقی نموند فرمودند که کای
بماند هر مثل آواز ز بنور عمل بود و کای شور و جوش و یک و کای چون
صله جبرئیل آواز نسبت باولیا الهام خواهد بود چنان نسبت
با بنیاد و حقیقت حافظ شیرازی را از میگویند که کس ندانست که
منزل که معشوق کجاست اینقدر است که بانگ هر گشت آید و
محقق سایه مولانا عبدالرحمن الجامی قدس سره میگویند در قافله
که اوست و از آن سرسم اینک رسد بکوشش بانگ هر گشت میگویند هر صدایی

که از عالم بی خبر و مبداش همان خود بود پس سمیت هم آواز را عالم نیست
لب جبات بهتر آورده اند که سید کائنات و آن قافله ساز موجودات
علیه السلام را که او را مذکور بر تپه زور میگرد که اگر بیشتر سوار بودی
زاد توئی بیشتر هم خورده بزرگای می رسیدی گفته اند که چون در انشای
ذکر مذکور باشی مثل هر نور خواطر انانیه و هوا جسد شیطانیه و قلب
صنوبری که فحل و سوار است و خطرات است بهجوم آرند و نفس با بر تپه
توحیدات یا با انشای شان در قلب مدور کنند چنانچه این در اولت
و وحدت قهریت بر چه در وی میسر و مضمحل میشود مخفی نماید که آنچه
بعض گفته اند که جمله آفت است که یکی ز برستان که از اول صنوبر
گویند دوم در ام تیغ که از اول مدور خوانند سیوم در ششگاه که
از اول بیلو فری نامند بدانکه از نفس رحمان که بجهت ایجاد عالم کن
ظواهر شده آوازی نماید پیدا شده که از ان بران هندی سرست و نوا ده
نامند و جمیع آوازه ها و صوتها از این آواز پیدا شده پس عالم صدای
تغیم است که شنید اینچنین صدای دراز و این آواز بر کسم یعنی
اول آفاضت یعنی این همیشه بود و هست و خواهد بود و صوفیه این
آواز را آواز مطلق و صدای قدیم و سلطان لاد کار گویند و قسم دوم
که از وزن چیزی بجزی ظاهر شود به حرکت الفاظه و سیوم که ترکیب
ظواهر شود طریق تحصیل است که دم را با نام آواز را رسیده و در تیغ

مثل تنگی تصور نماید و لیکن وضو کرده مستقبل قبله نشسته و کمرش محکم کرده
و چشم و گوشش بند کرده و در تفکر مشغول شود و ان شاء الله تعالی در
اندک مدت ظهور خواهد کرد و باید که یکپاس با کم و در این مشغول باشد
سه در راه عشق و محبت از هر سبب چه باشد از گوشه دل به پیام سرور حق
و شکر کن و این مشغول است سلطان الاذکار و صوت سرمدی و در این وقت
رفته رفته از زیر آواز پاک او از ظاهر خواهد شد چنانکه مثل آواز زنبور
حل و ماندن و آواز جگر و آسپا و مثل آواز جوش و گریه و مر حل
و کبریا و شتهای و قریانی و مثل آواز کنجستان که نوبت اسم آواز
میکنند و آواز ظهور و مرونک و فراموشی غل این مشغول را ظاهر
شود و علامت غلبه این آواز آنست که کثرت غل را رفته رفته چنان
غالب شود که در نوبت خانه با کثرت به شنید اکران آواز بر آواز
نوبت غالب آید باید دانست که یکبار رسیده و این سبب آن
ظهور و حقی میر چنانچه بر سید عالم علیه الصلوٰه و السلام اول ظهور آواز
بعو مثل جگر رسیده باین آواز بصورت جبرئیل ظاهر بران حضرت
و بر اولیا الهام و ظهور این آواز بدو طریق است یکی بصورت ملک
و جن و این آن و دوم بصورت قرآن و غیر ذلک و این مشغول
را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم پیش از نوبت بار خجرا باره
طعام با خود میداشتند و بنابر حرامی رفتند و بهین مشغول بودند

تا از اثر آن بر آن حضرت صوت جبرئیل ظاهر شد و ایشان را وحی الهیه
 آن بعد از حضرت خدیجه الکبریٰ فرودیت و حضرت غوث الصمدیای
 عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنہ شش سال در آن غار مشغول به بودند
 سه دو چشم خویش را بر بند چون باز در وقت ناهید کم گشته او از بعضی
 محققین فلفل کرد و در پیغمبر پیچیده در صباغ کوشش محکم می نمایند که از حرات
 آن فلفل قوت چشمش می شود و بعضی زهر شیرین در پارچه ابریشم سر پیچیده
 می نهند و فلفلی که می نهند بعد از آن حوله طبرج چهار بهای چشم نبات نان
 و بعضی محققین و غلطه افتاده اند که باین صورت سردی را حضرت حق
 میگویند و تغییر میگوید که حق از آن هم بزرگتر یک وصف از صوت
 هم باشد مذاق نیست چون ذکر در تمام اندام ملک اسب کند تمام
 جسم مملو باواری بمانند و صدایش مانند او از در کنید پیدا میشود که
 قوله تعالی و حضرت لا صوت الا للرحمن فله السمع الا سمع السلام
 علیکم وعلیٰ آلائکم بعد حمد و الصلوة ای سبک ملک ملک طریقت
 وای ز نور وای زده حقیقت طریق و زرش مر قبه میداد و مبارک
 اعنی سکوت فکر منه منه المبدی و الیه المهاد بدان بعد نصف الیل
 و او ای صدقه التمس قبل قبله شش چشم بسته که متبذیر او را بعد از
 چشم بستن فایده کمتری می بخشد و در انتها بعد از صبح ملک انبیا
 ووصول قوت را نسخ آن چشم بستن و کن و کن هر دو یک حکم

داده چشم سر و سر و بصیرت یکی میکرد و جلیله مرتب و در انوار
نشسته زبان بکام حسابنده که در طریقه قادریه علی صاحبها العالیات
والبرکات زبان بکام حسابانیدن متضمنه فرمودند جلیله و شکر
نما و عظیم است از بعد از تصور مثل کند باین سند که ذات من
حیث انه که ذات محض و تحت حریف است معرفت عن الشیون
و مبررات عن الاوصاف تما و از آنکه علو کبر و احدیته مسیح بلایان
و شیون و باطن حقیقت محمدیت و در مرتبه وحدت مسیحیفات
و نین اول و حقیقت محمدیت صلی الله وسلم و در مرتبه واحدیه مشتمل
باسماء الهی و اعیان ثانیه و صور علمیه و ظاه حقیقه محمدی و در مرتبه صبر
بارواح و عقول و نفوس و مجردات است و در مرتبه مثال و اعتبار منقطع
مسیح و ملکوت است و در مرتبه ناسوت مسیح باز کان عناصر و انش
و باد و خاک و آب و در مرتبه حشیش و کشفیات مسیح ملک و احصام و مواد
نملک و حیوانات و نبات و حیوانات ذات از الایمان تا مرتبه
حیوان تنزل فرمود از جوشن ستیانی تا مسیح مرتبه ناسوت و چون بمرتبه
ان رسید بپارامید و خود را در مرتبه حقیقت بهم صفات موصوف
دید پس تنزل کامل حق ان است و مروج کامل ان حق چون باین
معنی فایز گشته و ان را که حقه ساخته صورت خود را بطوریکه
در طریقه منبیه مقرر است و مواضع ملقبه تا حصول ملکه و قوت را حکم

ملاحظه نمایند چنانچه عارف بالله رسته ز ما سویی اتم منفردانید از زمان
سیاهی که روزی از شبانجه پرسیدم که از کجایم ای گفت از مابوت
گفتم از آنجا چه قدر منزل گفت از مابوت مابوت و از آنجا بگرفت
باز ملکوت مابوت رسیدم عرض کردم که آب و هوای هر مقام را
سرخ فرما فرمود که مابوت خلوت خانه اوست که آنجا خبر خود ملکوت بخیر
و پیجوی کنی نداده و مابوت ایشان را اوست که در آنجا بخودی خود
و نه زده و نه الوهیه سر کرده و جبروت مقامیت که در آن مقام اجزای
و جو خود ساخته و آشنایی بخود پیدا کرده و ملکوت جاسیت
که در آنجا جمیع و تناسی خود به تسبیح و تهلیل مشغول است و مابوت
مقام اوست که بظهور کسرت بهر لباس متلب گشته خود را نمودار
خود خسته باز بخوش آمده فرمود که این مقام و منازل که گفته ام زیر
بالا و نه چیست و نه راست است این همه اطوار و وجه حنیت
و تشنگی لذات می شناسم طریقه ناسوتی نیست و حقیقت که ممدوح و
شایخ خودی بر دارم مشیوه ملکوتی نیست و هنگامی که بر شناسایی خود
روم جلوه جبروتی نیست و کایچه که بخوش انا وائی میجو ششم مشهور
در سوتی نیست و ای که در آن که هم اطوار در خود سلب میکنم خواب
مابوتی نیست فهم من فهم من میرش فاش سران کس زن و بکر
بیا بگویش تو گوئیم که نیست خبر تو کی در مقام منی و فی القسکم

افلا ترون والادان سترين وناستر واني جاعل في الارض خليفة
والله معكم انما كنتم وفضحت فيه من روجي وان الله على كل شئ محيط
ومن اقرب الله من اجل الورع وماريت اورست ولكن الله ربي
غيره برنوكشون شوق وشنون فاعل وقابل برنوكشون شوق
از معاد عروج كنه بهر خير و بهر شئ كه در عالم حسن و شهادت نظر افكني
بابه مراتب علي ترتيب المعلوم چنانچه در مبدء او گفته شد عكس از معاد
عروج كنه و بهر تبه اصل كه مبدء است بر سه قسم وقت مراتب اين عروج
و نزول باشي اعني ان بهمان ذات است كه باين مراتب ظهور كرده و در
تفرات و نزول فرموده و باين اسما موسوم گشته الهم حكيم الحق اعني
معني كلمه لا اله اعني اشياء كه مشهور شوند نيستند باين معني كه كم اند
در وحدت ذات و سهلك اند و لا اله اعني ذات ذات بصورت
اين اشياء و ظاهريست و در نظر مشهور اشياء باطن اند و او ظاهر است
سيد الطائفه رحمة الله عليه گفته كه طلبته في الصفا و وجدته في الكدر
او ظاهر اشياء باشد و هم باطن اشياء و در اشياء اخبر ظاهر و باطن
چيزي نيست پس اشياء اشياء نباشد و نام اشياء بر اشياء اعتباري بود
كه ان تيز حقيقت كفتشهاي هم كه فهم و كمران نماند چه صدا هست
از بهر چيز كه آواز نماند و السلام علي رسول محمد الجليل تمت تمام كلام
و ينقدر عبارت ان بهر مكتوبات باقي مانده بود و اينجا نوشته شد

